أدب‌النیروز و تأثیره علی‌الأدب‌العربی

دکتر مهدی ممتحن

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد جیرفت

الموجز

الاعیاد هی‌المراسم التی تقیم‌القبائل والأقوام فیها رسوماً خاصة لیبینوا علی أنهم ذوثقافة منحصرة بینهم. فالأقوام‌الایرانیه کانت لها رسومٌ منحصره فی‌النیروز والأعراب لها رسومٌ خاصه فی عیدالفطر والأضحی و بدایة‌السنة‌القمریه. و هکذا‌المسیحیین والیهود والزرادشته فی بدایه سنتهم. فلذا سوف یکون‌البحث عن نشاة‌الأعیاد و ترابطها بین‌الفرس والأعراب. فالأعیاد لها بحث خاص فی‌الجاهلیه و عصرالاسلام والعصرالعباسی کما کان للنیروز مراسم خاصه فی زمن‌الهخامنشیین والساسانیین والاشکانیین. و من ثم انتقل الی‌الأعراب و أثر فی‌الحیاة‌الاقتصادیه والسیاسیة بین جوامعهم و اشتد تأثیرالادبی بینهما ازدهرالشعر والنثر بین شعراء هذین‌الشعبین.

اللغات‌الاساسیه: العید، النیروز، التأثیرالأدبی بین‌الشعرالفارسی والعربی، عیدالاضحی، الشعر.

العید لغة و اصطلاحاً

العید من حیث‌اللغة مشتقةٌ من‌العود و هوالبدء کما یقالُ (بدأ ثم عاد) کقوله تعالی: «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ؛ فَرِیقًا هَدَیٰ وَ فَرِیقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ...» (اعراف / ۲۹) والعید والاعتیاد

بمعنی التعود ــ أماالعید اصطلاحاً هوالنوب والشوق کما قال الشاعر: «والقلب یعتاده من حبها عیدا».

و قالَ المفضل: عادنی عیدی و انشد هکذا.

[عادَ قلبی مِنَ الطویلةِ عیدُ] و انشد تایط شراً حول العید قائلاً:

یا عیدُ، مالکَ من شوقٍ و ایراقِ و مرّ طیفٌ علی الأهوال طَرّاقُ

(الاصفهانی، ۱۹۵۷: ۱۰۷)

والعید عندالعرب هوالوقت الذی یعود فیه الفرح اوالحزن، و کان فی الاصل العود، فلما شکّنت الواو انکسر ما قبلها و صارت یاء، لیفرقوا بین الاسم الحقیقی والمصدر، و قیل شُمّی العید عیداً لأنّه یعود کلّ سنة بفرحٍ مجدد. (ابن منظور، ۱۹۵۵: ۴۶۰)

فی البدایه یمکن البحث حول الأعیادالفارسیه من حیث نشأتها و قدمتها و تأثرها بالثقافات العریقه، لأنّها کانت لها اتصال بالیونان والروم والهندوس.

النوروز او النیروز

هو من اعظم الأعیادالایرانیه عبرالقرون و یقع فی ۲۱ من شهر اذار، و یسمی عندالعرب بیوم الشجرة او عیدالربیع، و قد انشد شعراءالفرس والعرب ابیاتاً کثیره حوله منها.

قول ابی تمام منشداً:

قد شرّدالصبح هذاالّلیل عن افقه و شوّغ الدهر ما قد کان من شرقه

سبقت إلی الخلق فی النیروز عاقبةً بها شفاهم جدیدالدهر من خلقهِ

(ابی تمام، ۱۹۸۱: ۳۸۸)

فقد شبه الشاعر ممدوحه بالصبح، والصبح رمزالضیاء و قضاته علی افشین و هواللیل، فقال له کن کالنوروز جدیداً، و ابدأ حیاةً جدیدة فی أیامک، واجعل النوروز رمزاً للانسانیه، و من جهة اخری قدهنأ ابن الرومی عبیدالله بن عبدالله بمناسبة النوروز قائلاً:

یومُ الثلاثاء، ما یوم الثلاثاء؟ فی ذروةٍ من ذراالایام علیاءِ

کأنما هُو فی الاسبوع واسطةً فی سمط دُرٍّ مُحلٍ جید حسناءِ

ما طابق‌اللّه نیروزالأمیر به　　إلا لتلقاه فیه کُلّ سرّاءِ
جادت یمینک فی‌النیروز فائضةً　　بالمال إذ جادَ فیه‌الناس بالماء

(ابن‌الرومی، ۱۹۹۸: ۷۰)

و اغتنم‌البحتری قدوم فصل‌الورد مع بدایة‌النیروز لیمدح‌الخلیفة المعتز باللّه بهذه‌المناسبة فأنشد قائلاً:

و افیته والوردُ فی وقتٍ معاً　　و نزلتَ فیه مع‌الربیع‌النازلِ
و غدا بنیروزٍ علیکَ مبارکٌ　　تحویل عامٍ اثر عامٍ حائلِ

(البحتری، ۱۹۹۲: ۱۰۱۴)

اما‌المتنبی اخذ یمدح ممدوحه ابا‌الفضل محمدبن‌الحسین‌بن‌العمید و یهنأه بعیدالنوروز منشداً:

جاءَ نیروزنا و انتَ مراده　　و ورت بالذی اراد زناده
هذه‌النظرة التی نالها مذ　　کَ الی مثلها من‌الحول زادهُ
ینثنی عنک اخرالیوم منه　　ناظرٌ انتَ طرفه و رقاده
نحن فی ارضِ فارس فی سرورٍ　　ذاالصباح الذی یُری میلاده
عظمته ممالک‌الفرس حتی　　کلّ ایام عامه حُسّاده
ما لبسنا فیه‌الأکالیل حتی　　لبستها تلاعه و وهاده
عند من لا یقاسُ کسری ابوسا　　سان ملکاً به و لا اولاده
عربی لسانه، فلسفی　　رأیه، فارسیةٌ أعیاده

(المتنبی، ۱۹۳۸: ۴۸)

فکشف‌المتنبی فی هذه‌القصیده عن مشاعره و احساساته، و بیّن ما فی نفسه فی صراحةٍ و صدقٍ علی أن‌النوروز خیر صلةٍ بین‌الامتین‌الفارسیة والعربیه، و شارک اخوانه‌الفرس و هو فی ارض فارس بهذا‌العید‌السعید.

وساهم‌الشریف‌الرضی فی حیه لعیدالنوروز و اعلم مشارکته مع افراح‌الشعب‌الفارسی، و تأثر بالنوروز کما تأثر من قبله‌الشعراء، و مدح حمزه‌بن‌ابراهیم و هنأه بهذا‌العید قائلاً:

تـلقاک نـیروزک‌المستجد　　یبشرُ عیاناً و یرضی سماعا
و لازال دهرک طوع‌الجنب　　اذا مـا أمـرت بأمـرٍ أطاعا
تـلاقی‌الخطوب ثقالاً بطاءً　　و فرّ‌الأمـانی عـجالاً سـراعاً

(الشریف‌الرضی، ۱۴۰۶ هـ.: ۲۵۸)

و من جهة أخری اخذ مهیارالدیلمی یمدح ممدوحه اباالقاسم‌الحسین‌بن‌علی‌المغربی عند تقلده‌الوزاره و هنأه بالنوروز، و مطلع‌القصیده هیَ:

هـل عـند عـینیک علی غُـربٍ　　قـرامـةٌ بـالعارض‌الخـلّبِ
و اطلع علی‌النیروز شمساً اذا　　ساق‌الغروب‌الشمس لم‌تـغربِ
یـومٌ من‌الفرس اتـی و افداً　　فـقالت‌العـرب له: قُـربَ
باتَ من‌الاحسان فی داركم　　و هـو غـریبٌ غـیر مستغربِ

(الدیلمی، ۱۹۲۵: ۷۵)

و یری مهیارالدیلمی ان‌النوروز عیدٌ فارسی و قد علی‌العرب، واستقبله‌العرب بشوق و احسانٍ و محبةٍ، حتی أصبح أحد أعیاد هم‌العربیه یحتفلون به کلّ عام، کرمزٍ للوفاء، و للقاء بجمع‌الامتین‌الفارسیة والعربیة فی هذاالعیدالسعید لتذوب فیهاالقلوب و تصبح قلباً واحداً نابضاً بالانسانیه کی یعمّ‌الجمیع‌الخیر والسعاده. أما شعراءالفرس فقد أنشـد و امـا أنشـد شعراءالعرب قبلهم و بعدهم اشعاراً جمیلةً حول‌النوروز و فی تـهنئةالمـلوک و سـلاطین عصرهم و منهم‌العنصری والمنوچهری والشـعراءالآخـرین مـن ذوی عـصرهم، فـمثلاً مدح‌العنصری السلطان محمودالغزنوی بمناسبة عیدالنوروز منشداً:

تـا حکـم سـرسال عـجم بـاشد نـوروز
چـون حکـم سـرسال عـرب مـاه مـحرم
جـاوید جـهان‌دار و خـداوند جـهان بـاش
تـو شـاد بـه‌کـام دل و اعـدای تـو درغـم
دیـن عـید هـمایون بـتوفرخ و مـیمون
تو منعم و آن کس که تو خواهی به تو منعم

(عنصری، ۱۳۴۱ هـ.: ۳۷)

و مدح‌المنوچهری اباالقاسم ممدوحه مدحاً صارماً و هناه بعیدالنوروز فأنشد قائلاً:

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر
با طالع سعادت و با کوکب منیر
ابر سیاه چون حبشی دایه شدست
باران چو شیر لاله‌ستان کودکی بشیر
گر شیرخواره لاله‌ستان است اجرا
چون شیرخواره بلبل کوهی زند صفیر
مرغان دعا کنند به گل بر سپیده‌دم
بر جان و زندگانی بوالقاسم کثیر

(منوچهری، ۱۳۳۸ ش: ۳۴)

و وصف‌المنوچهری النوروز قائلاً:

نوروز روز خرمی بی‌عدد بود — روز طواف ساقی خورشید خد بود
مجلس به باغ باید برون که باغ را — مفرشی کنون ز گوهر و مسند زند بود
نرگس به‌سان حلقهٔ زنجیر زرنگر — کاندرمیان حلقهٔ زرین وتد بود

(همان، ص ۲۶)

و انشد فی‌النوروز قائلاً ایضاً:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کردست رای تاختن و قصد کارزار
وینک بیامدست به پنجاه روز پیش
جشن سده طلایهٔ نوروز نامدار
آری هر آنگهی که سپاهی شود به رزم
ز اول به چند روز بیاید طلایه‌دار
این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود
این کوه و کوهپایه و این جوی جویبار

نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک
آری سفر کنند ملوک بزرگوار

و انشد واصفاًالنوروز:

آمد نوروز و هم از بامداد — آمدنش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد — مرد زمستان و بهاران بزاد
من بروم نیز بهاری کنم — بر رخش از مدح نگاری کنم

(صفا، ۱۳۷۲: ۵۹۰)

و انشد فی ابیات اخری

نوروز پیش از آنکه سراپرده زد به در — با لعبتان باغ و عروسان مرغزار

و انشد ناصر خسرو القبادیانی حول النوروز قائلاً:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را
ایام جوانی است زمین را و زمان را

هر سال در این فصل برآرد فلک پیر
چون طبع جوانان جهان‌دوست جهان را

و فی ابیات آخر یقول هکذا:

ندیدی به نوروز گشته به صحرا — به عیوق مانند لاله طری را
اگر لاله پرنور شد چون ستاره — جز از وی نپذرفت صورتگری را

(همان، ص ۴۵۸)

و اخذالانوری ینشد حول نوروز قائلاً:

روز عیش و طرب و بستان است — روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عبیرآمیز است — دامن باد عبیرافشان است
وز ملاقات صبا روی غدیر — راست چون آژده سوهان است
کز پی بزمگه نوروزی — باغ را باد صبا مهمان است

(همان، ص ۶۷۵)

و قال شاعر آخر بهذاالمضمون و فى ذكره من‌العقد‌الفريد منشداً:

جعلتُ فداك للنيروز حقّ — و انتَ علىّ اوجب منه حقا
و لو أهديتُ فيه جميع ملكى — لكـان جميعه لک مستـرقاً
فأهـديت‌الثناء بنظم شعرٍ — و كنت لذاک منى مستحقاً
لان هـديةالالطـاف تـفنى — و إنّ هـديةالأشـعار تبقى

(ابن عبدربه، ۱۹۴۹: ۲۲۲)

و وصف ايضاً عمر خيام الشاعرالفارسى فى احد رباعياته نوروزاً منشداً:

چون ابـر بـه نـوروز رخ لاله بشست — برخيز و به جام باده کن عزم درست
کاين سبزه که امروز تماشاگه توست — فردا همه از خاک تو برخـواهـد رست

و ايضاً انشد هكذا:

چون لاله به نوروز قدح گير به دست — بـا لاله‌رخـى اگـر تـرا فـرصت هست
مى نوش به خرّمى که اين چرخ کـهن — نـاگـاه تـرا چـو خـاک گـرداند پست

(خيام نيشابورى، ۱۳۴۴: ۸)

فالنوروز كما روى‌الجاحظ المتوفى سنة ۲۵۵ فى كتاب المحاسن والاضداد اول من أوجدالنوروز واتخذه عيداً و جعله سنةً اجتماعيةً بين‌الناس هو كياخسروبن‌ابرويز جـهان (الجاحظ، ۱۳۲۴ هـ.: ۲۷۶) وكما قال‌الكسروى: اول من ابدع‌النيروز و اسس منازل‌الملوک و شيد معالم‌السلطان و استخرج‌الفضه والذهب والمعدن و اتخذ من‌الحديد آلات و ذلل‌الخيل و سائرالدواب و بنى‌القصور و اتخذ‌المصانع هو كياخسروبن‌ابرويز و كما يقال:

انّ حافظ‌الدنيا هو ابن‌سامبن‌نوح (ع). و كان‌الأصل فيه أنّه ملک‌الدنيا و عـمر اقـاليم ايرانشهر، و كان‌النيروز اوّل يوم ما اجتمع ملكه و استوت اسبابه. إذن‌النوروز هو اوّل يـوم اجتمع ملک كياخسرو و اتخذه‌الناس عيداً لهم و اصبح من بعده سنةً وكى نعلم و نتعرف على كلمة‌النيروز لغةً و اصطلاحاً نبين ذلک اجمالاً:

النوروز لغةً ـ لفظه مركبة من كلمتى «نو» بفتح‌النون و ضمها و معناها‌الجديد، و لغـة «نو» هى مستعمله فـى اكـثر‌اللـغات‌الأوروبـيه التـى اصـلها آريـه مـثل كـلمه «New»

فی‌الانکلیزیه و «Neu» فی‌الالمانیه و «Nauveau» فی‌الفرنسیه و «Nova» فی‌الایطالیه... الخ. (الدراسات‌الادبیة، الجامعة‌اللبنانیه، السنة‌الثانیه، العدد‌الاول، سنة ۱۹۶۰)

و روز بمعنی الیوم ـ فلفظ «نوروز» هو «الیوم‌الجدید». (البیرونی، ۴۴۰ هـ.: ۲۱۵)

والنوروز اصطلاحاً: هو اول یوم من ایام‌السنة‌الجدیده‌الشمسیه. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژهٔ «نوروز»)

و یحتفل به فی بدایة شهر فروردین والموافق للحادی والعشرین من شهر آذار. (برهان قاطع دکتر معین، ۱۳۴۲)

فاذن نوروز هو اول یوم من ایام‌الربیع و فیه تحیاالارض بعد موتها، فقد استعمل لفظ نوروز فی‌اللغة‌الفهلویه «نوک‌روز» (NocRoz) و «نوگ‌روز» (Noghroz). (کریستنسن، ۱۹۵۷: ۱۶۲)

و قد استعمل ابونواس هذه‌اللغة ای «نوک‌روز» فی قصائده حینما مدح بهروزالمجوسی و قال فی مطلع قصیدته:

حمانی وصل ابناءالقسوس　　تجیب‌العزّ بهروزالمجوسی

فقال: بحق‌المهرجان و نوکروزٍ　　و فرخروز أبسال‌الکبیس

(مجلة الدراسات‌الادبیه، الجامعة‌اللبنانیه، السنة‌الثانیه، ص ۵۵)

و قد أطلق‌الارمن علی‌الیوم‌الاول من سنتهم اسم «نوسرد» (Navasard)، و قد ذکر فی کتاب‌التلموذ‌البابلی و تلموذ اورشلیم اربعة أسماء من‌الاعیادالفارسیه هی: [«موتردی» (Mutardi) و «تریسکی» (Turyaskai) و «مهرنکی» (Maharnekai) و «مهرن» (Muhren) ای «نوسرد» و «تیرکان» و «مهرگان» و «نوروز»].

و اطلق‌الفرس علی‌النوروز اسم (جشن فروردین)، و قال ابوالفرج‌الرونی حوله هکذا:

جشن فرخندهٔ فروردین است　　روز بازار گل و نسرین است

(صفا، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۲۴)

و سمی‌النوروز (جشن بهار) ایضاً ای عیدالربیع، و یقول مسعود سلمان منشداً:

این دولت بین که جشن دولت　　پیوست به جشن نوبهاری

(دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۱۰)

اما العرب فقد عربوا هذه اللغة الى كلمه «نيروز»، و قال الزمخشري في كلامه: جاء يوم النوروز والنيروز و هو على وزن فيعول و استعمل هكذا:

نوروز الناس و نورز ثُ ولكن بدموعي

و زكت نارهم والنا ر مابين ضلوعي

(المقريزي، ۴۴۱ هـ.: ۳۹۶)

واستعملت النوروز ايضاً بالصيغة الفارسية، و قال البحتري منشداً في وصف الربيع:

و قد نبه النوروز في غسق الدجى اوائل و رد كنّ بالأمس نُوّما

(البحتري، ۱۹۹۴: ۱۲۷)

و اطلق عليه ايضاً هرمز روز و قال واله بن الحباب في هذا الباب منشداً:

قد قابلنا الكؤوس و دابرتنا النحوسُ

واليوم هرمز روز قد عظمته المجوسُ

(مجلة الدراسات الادبية، الجامعة اللبنانيه، العدد الاول، ص ۵۳)

و قد استعمل النوشجان الاصفهاني كلا الكلمتين في شعره قائلاً:

فأهنا بنيروز اتاك مبشراً بربيعه و بيوم هرمز روز

(تقي زاده، ۱۳۱۷: ۲۹۳)

و أما بشأن نشأة النوروز يقول العسكري المتوفى سنه ۳۹۵ في كتابه (الاوائل) أنّ الفرس قد أجمعت على أنّ جم هو الملك الأول الذي اتخذ النوروز عيداً، و هو الذي بنى مدينة طوس و يقول النسابون بانّ الله تعالى بعث في زمنه هوداً إلى قوم عاد و ثمود و ولد قحطان ابواليمن و كان الدين قد تغير قبله ــ فلما ظهر العدل في زمنه سُمّي ذلك اليوم نوروز الى اليوم الجديد و عربته العرب به «نيروز». (العسكري، ۱۹۶۶: ۳۲۶)

والفردوسي قد انشد هذا المورد في ديوانه الشاهنامه قائلاً:

كه چون خواستي ديو برداشتي ز هامون بگردون برافراشتي

چو خورشيد تابان ميان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

به جمشيد بر گوهر افشاندند مران روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فرودین — برآسوده از رنج تن دل ز کین
بزرگان به‌شادی بیاراستند — می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار — بماند از آن خسروان یادگار

(فردوسی، ۱۹۷۰: ۲۶)

و اصل‌النوروز هو ان جمشید قد امر باتخاذ عجلة من‌العاج و فرشها بالدیباج و رکب فیها و امرالشیاطین بحملها علی اکتافهم والذهاب بما فیها بین‌الارض والسماء حتی اقبل علیها فی‌الهواء فی یوم واحد و ذلک یوم اورمزد من «فروردین‌ماه» و هو اول یوم من‌الربیع الذی هو غرةالعام و شباب‌الزمان و فیه حیاةالارض بعد موتها فقال‌الناس: هذا یوم جدید و عید سعید و ملک عجیب، فاتخذوه عیدهم‌الأعظم و سموا ذلک‌الیوم نوروز و حمدواالله علی ملکهم جمشید والبسطه والقدرة (الثعالبی، ۱۹۶۳: ۱۳).

اماالبیرونی فقد ذکر فی کتابه الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه بشأن‌النوروز: أن سلیمان‌بن‌داود لما فقد خاتمه و ردّ الیه بعد اربعین یوماً و عادت الیه ابهته و عکفت علیه‌الطیور، فقالت الفرس (نوروز آمد) ای جاءالیوم الجدید و سمّی نوروز، و ما الی ذلک من‌الاخبار الکثیره التی وردت عن نشأة نوروز و التی لامجال لنا فی هذاالمقال ان نذکر اکثر من هذا إلا أن نذکر دلیلاً آخر حول نشأةالنوروز، و ننقل‌الخبر حول ما ادعاءالحکیم عمرالخیام المتوفی سنة ۵۱۵ هـ - بأن‌النوروز قد اثبته عن طریق‌الریاضیات قائلاً: عند ما علموا أن‌الشمس تدور دورتین‌الاولی منها ثلاثماه و خمسه و ستین یوماً و ربع یوم و یوافق دخول‌الشمس برج‌الحمل ولکنها کلّ سنة تثقل مدته و لم‌تستطع‌الوصول الی برج‌الحمل کما کانت سابقاً و حینما ادرک جمشید هذاالیوم ای وصول‌الشمس الی برج‌الحمل سماه (نوروز) و احتفل به و اصبحت من بعده سنةً سار بهاالملوک والناس (خیام نیشابوری، ۱۳۳۳: ۶).

فعمرالخیام خالف جمیع‌الکُتّاب والمورخین الذین سبقوه فی کتابه (اصل‌النوروز) لأن‌النوروز فی نظره حدثٌ کونی، و لعله‌النظرالوحید الذی اعطی رأیه دون‌التقید برأی غیره، أماالقزوینی المتوفی سنة ۶۸۲ هـ. نقل فی کتابه (عجائب‌المخلوقات و

غرائب الموجودات) عن اصل النوروز اى «فروردين ماه» هواليوم الاول منه النيروز، و هو اول يوم من السنة و اسمه بالفارسية يعطى هذا المعنى، و زعموا ان الله تعالى فى هذا اليوم ادار الافلاك و سير الشمس والقمر و سائر الكواكب و اسم هذا اليوم هرمزد و هو اسم من اسماء الله تعالى و قالوا ان فى هذا اليوم قسم الله السعادات لاهل الارض (القزوينى، ١٩٦٣: ١٤١).

علل بقاء النيروز حتى الزمن المعاصر

هناك عللٌ عديده جعلت النوروز يسير عبر التاريخ دون ان يتأثر بأى عامل من عوامل الفناء التى اصابت الأعياد الأخرى و هى:

اولاً: هو عيد الطبيعه و يطل علينا فى اول يوم من ايام الربيع، فيحمل لنا بهاء الحياة وصفائها؛

ثانياً: النوروز من اقدم أعياد الفرس و اصبحت شعائره سنةً من سنن الحياة الاجتماعيه الايرانيه؛

ثالثاً: من اهميته الاقتصاديه، أنّ النوروز هو يوم افتتاح الخراج و تولية العمال والاستبدال و ضرب الدراهم والدنانير (الجاحظ، ١٩١٤: ١٩٦)؛

رابعاً: مشاركة العرب لأخوانهم الفرس فى احياء شعائر هذا العيد مما ساعدَ على بقائه؛

خامساً: اهتمام الكتاب والشعراء بتدوين سنن و تقاليد النوروز و اهمية الشعراء بأنشاد اشعار جميله حوله، لهذا جعل النوروز مع الزمن حياً و هو مهرجان عمره اكثر من الفين و خمسين سنة.

و لقد قال سلمان الفارسى بشأن تفضيل النوروز: كنا على عهد الفرس نقول ان الله اخرج زينته لعباده من الياقوت فى النوروز و من الزبرجد فى المهرجان، ففضلهما على غيرها من الأيام كفضل الياقوت والزبرجد على سائر الجواهر. (البيرونى، ٤٢٠ هـ.: ٢٢٢)

النوروز عند الاعراب

لما كان النوروز احد الأعياد الايرانيه منذ القدم و كانت له حضاره خاصه بين الملوك

والأعـراب، كـانوا غـيرمتحضرين و بـدويين قـد عـاشواالصـحراء إلا فـيالـيمن و بعضالبلدانالصغيره، والفرس قد اثروا بحضارتهم هـذه عـلىالأعـراب و اسـتفادوا مـن هذهالسنن فی حياتهمالاقتصاديه والاجتماعيه والسببالوحيد لهذاالتأثير هو قرب مدنهم كالحيرة من عاصمةالساسانيين و التی كانت مشيده على ظفاف نهر دجله.

النوروز و تأثيره فیالعصرالاموی

لقد اهتمتالدولةالأموية بعيدالنوروز منالناحيةالاقتصاديه، و لم تشاركهم فـی احـياء شعائرهم لأنالشعوبيه كانت حاكمه انذاک و طلبت منالفرس أن يدفعوا هداياالنوروز كما فعل معاويه و بلغتالهدايا عشرة آلاف درهم سنوياً (الجهشياری، ۱۹۳۸: ۲۷) و اسـتمرت اخذالهدايا حتی زمن عمربنعبدالعزيز.

النوروز فیالعصرالعباسی

شاركالخلفاءالعباسيون الفرس فی احياء شعائرالنوروز وادخلوا سننه فـی قـصورهم و اعتبروه عيداً رسمياً يحتفل به كلّ عام و اغتنمالشعراء والخطباء حلول عيدالنوروز ليشاركوا خلفاءهم فی اقامة شعائره لأنالعباسين كانوا اكثرهم منالموالی والفرس. و مـن سـننه اشعالالنار و صبالماء و تقديمالهدايا و إقامة مجالسالطرب و كانالشعراء يغتنمون فرصة ايقادالنار و ليعبروا عن امانيهم و اشواقهمالصادره مـن اعـماق قـلوبهم، و لذلک وصـف كشاجم نفسه فی هذااليوم فی حين انه قد ابتعد عن احبائه و فاضتالدموع من عـينيه قائلاً:

لمـــا رايت النـــوروز ســـنته	صبّ مـــــياه و شبّ نـــيران
نوروزُ وحدی والشوق يقلقنی	بـــنار قـــلبی و مـــاء أجـفان

(كشاجم، ۱۹۷۰: ۴۶۶)

و وصف ايضاً عن احساسه بمناسبة اضرامالنار و صبالماء فیالنيروز فی ابيات اخری مشوقاً الی احبائه منشداً:

کیف ابتهاجک بالنوروز یا سکنی و کلّ ما فیه یحکینی و احکیه
فناره کلهیب‌النار فی کبدی و ماؤه کتوالی دمعتی فیه

(المقریزی، ۳۴۱ هـ: ۳۹۶)

و کانت‌الهدایا تهدی فی هذاالیوم کما کانت تهدی الی ملوک‌الفرس، و من‌الرسوم التی کانت تقیم فی بلاط ملوک‌الفرس من‌الطرب والغناء والموسیقی قد اقتبست فی بلاط‌الخلفاء‌العباسین ایضاً، فمثلاً قد دعا‌الخلیفة‌الواثق عبدالله‌بن‌العباس فی یوم‌النوروز، و لما دخل علیه انشد قصیدةً و صنع له لحناً خاصاً قائلاً:

هی للنیروز جاماً و مداماً و ندامی
یحمدون‌اللّه والوا ثق هارون‌الامامًا
ما رای کسری انوشر وان مثل‌العام عاما
نرجساً غضاً و وراً و بهاراً و خزامی

(الاصفهانی، ۱۹۵۷: ۱۸۴)

فطرب‌الواثق و استحسن‌الغناء و شرب علیه حتی سکرو امرله بثلاثین الف درهم و انشد عبدالله‌بن‌العباس ایضاً فی ابیات اخری حول‌النیروز قائلاً:

باکر صبوحک صبحة‌النیروز و اشرب بکأس مُترعٍ و بکوز
ضحک‌الربیع الیک عن نوّاره آسٍ و نسرینٍ و مرماحوزِ

و کتب ایضاً ابن‌العباس الی محمدبن‌الحرث مهنئاً بیوم‌النوروز قائلاً:

اسقنی صفراء صافیةً لیلةَ‌النیروز والأحدِ
حَرّمَ‌الصومُ اصطبا حکماً فتزود شُربها لغدِ

(نفس‌المصدر، ص ۱۷۵)

و جعل ابن‌الحجاج للنوروز حقوقاً و رسوماً و هو ان یقضی سحابة لیله و هو غارق‌فی‌السکر حتی‌الفجر فأسمعه ینشدُ:

یا من حقوق‌النیروز تلزمه اسمک یوم‌النیروز مشهور
فأسکر من‌اللیل واصطبح سحراً غداً ترانی و انت مخمورُ

و استنطق الزیز انسی رجلٌ یعجبنی ما یقوله الزیرُ

و نری أنّ عبدالله بن العباس عند محمد بن الجهم البرمکی بالاهواز یغنی بمناسبة النیروز قائلاً:

المهرجانُ و یومُ الاثنین یومُ سرورٍ قد حُفَّ بالزینِ

ینقل مِن و غرة المصیف الی برد شتاءٍ ما بین فصلینِ

محمد یابن الجهم و من بنی للمجدِ بیتاً من خیر بیتینِ

عش الفَ نیروز و مهرجٍ فرَحاً فی طیب عیشٍ و قرة العینِ

(نفس المصدر، ص ۱۸۱)

فکان للنوروز بعد الاسلام تأثیراً هاماً فی جمیع البلدان العربیه من العراق و مصر و لبنان و سوریا والاندلس و بعض البلدان الاخری فی جمیع الجهات الاجتماعیه والاقتصادیه والسیاسیه.

فمثلاً یقول حسن ابراهیم حسن فی کتابه تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی، إنّ لمصر القدیم نوروز خاص یسمی (النوروز القبطی) و هو بدایة السنة القبطیه، و کانت النیران توقد فی لیلة النیروز و توزع الکسوه علی رجال الدوله و توزع الرسوم بینهم کما کانوا یتبادلون الهدایا. (حسن ابراهیم حسن، ۱۹۶۴ م.: ۴۵۳)

والنوروز فی مصر و فی عهد الفاطمیین کان مفترقاً عن الاعیاد الرسمیه الاخری فتعطل فیه الاسواق و تفرق فیه الکسوة للرجال والنساء و توزع الرسوم والمال علی الناس. (المقریزی، ۴۴۱ هـ.: ۳۹۴)

فألف الشعراء الفاطمیین حول حلول نیروز قصائد کثیره، فمن هؤلاء هو تمیم بن المعز لدین الله الفاطمی و قد هنأ اخاه العزیز بالله الخلیفة الفاطمی قائلاً:

ارانی اذا هذبتُ فیک قصیدةً من المدح و اتانی الکلام المهذبُ

فیمناک غیثٌ فی البریة ساکبٌ و عرضک اصباحٌ و وجهک کوکبُ

فان طاب نوروز و عیدٌ فانّما بنورک اضحی ذا و ذا و هو طیّب

(تمیم بن المعز لدین الله، ۱۹۷۰: ۵۱)

و أنشد تميم فى ابيات اخرى موصفاً نوروز و مادحاً اخيه قائلاً:

لو كان للنوروز لما أتى — فم و لفظ مُعرّبٌ او لسان
ناداكَ: انّ‌العيدُ يا عيدُ من — عيدُ للنوروزِ والمهرجانُ

(نفس‌المصدر، ص ٢٢٢)

فنرى ان‌النوروز قد اثر من جميع‌الجهات على‌الاديان والاقتصاد والاجتماع، فبالنسبة الى‌الاسلام. قد اعتبره موسماً من مواسم‌الفرح والتجدد، و تؤيد بعض‌الكتب‌الدينيه بان‌النوروز من‌الأيام‌المباركة، و يستحب ان تلبس‌الملابس‌الجديده و تطيب باطيب‌الطيب، و لذلك ابتهج‌الشعراءالمسلمون من‌الفرس والأعراب بحلول عيدالنوروز عيدالطبيعة، عيدالمحبة و انشدوا قصائد شتى، فأثرالادب‌الفارسى على‌ادبهم بصورة عامة و منهم ابن‌الرومى الشاعرالعباسى الذى يهنىء احدالخلفاء بعيدالاضحى و هو موافق لعيدالنوروز قائلاً:

عيدان اضحى و نوروز كأنهما — يوما فعالكَ من بؤس و انعام
كذاك يوماك يومٌ سيئةٌ ديمٌ — على‌العفاة و يومٌ سيفهُ دامى
ليلٌه اضحى و نيروزٌ لبستهما — على عفاةٍ وجود غيرالمسام
اضحت يمينك فى‌النوروز قابضةً — بالمال لاالماءِ فيضاً غيرَ ارهامِ

(ابن‌الرومى، ١٩٩٨: ٢٥)

و قد نظم الروذكى الشاعرالفارسى بمناسبة عيدالاضحى الذى قارنه نوروز قائلاً:

باد بر تو مبارک و خنشان — جشن نوروز و گوسپندکشان

و هنا ايضاً مهيارالديلمى اباالقاسم عبدالرحمن بعيدالنحر والنوروز قائلاً:

فى كل يوم لک عيدٌ فما — يغرب فى عينيک عيدٌ أتى
و خذ من‌الاضحى بسهميک من — خطين فى آخرةٍ اودنى
اجرک مذخورلها ذاک والـ — نيروز موفورٌ على حفظ نا
ما طيف بالأستار فى مثله — و دامت‌المروةُ أخت‌الصفا

هذه هى‌الصورةالدينيه التى رايناها فى‌الشعر والادب كيف قرن‌العيدالاضحى بالنوروز و كيف باركوا به.

الناحیةالاقتصادیه

إننا نری بانّ الاقتصاد یرتبط ارتباطاً وثیقاً بالنوروز، لأنه هو بدایةالسنةالزراعیه و بدایة فتح الخراج و جبایةالضرائب و تقدیم الهدایا التی کانت تقدم الی الدولة والنصوص التاریخیه والقصائدالشعریه هی التی تؤید هذاالارتباط و تبین مدی اهتمام الدوله بالنوروز، و کیف تزیدالاموال والواردات التی کانت تغدق علی خزانةالدوله و منهاالبیتان التالیان اللتان یبینان هذاالامر:

عجبت لفخرالتغلبی و تغلبٌ تؤدی جزی النیروز خُضعاً رقابها
ایفخر عبدٌ امه تغلبیةٌ قد اخضر من اکل الخنانیص نابها

(دیوان جریر، ص ۷۶)

فالنوروز هو یوم سعیدٌ للدولةالفارسیه و کانت علیها ان تحافظ علیه حتی لایتأخر او یتقدم عن توقیته.

و حول هذهالخطوة التی اقدم علیهاالملوک لاخذالخراج فی النوروز، اقدم علیهاالمتوکل الخلیفةالعباسی ایضاً لاصلاح الخراج والنوروز و اخونیشد حول ذلک قائلاً:

ان یومَ النیروز عادَ إلی العهدِ الذی کان سنة اردشیرُ
انتَ حولته إلی الحالة الاو لی و قد کان حائراً یستدیرُ
و افتتحت الخراج فیه فللأمةِ فی ذلک مرفقٌ مذکورُ
منهم الحمدُ والثناءُ و منک الـ ـعدل فیهم والنائل المشکور

(البحتری، ۱۹۹۴: ۴۸۱)

التأثیرالأدبی

فنری ان النوروز قد اثر علی الادب والدیانه والاقتصاد والسیاسة فی الدول العربیه و حتی بعض الدول الغربیه و من تأثیره جاء فی الادبین الفارسی والعربی فی اغراض شتی منهاالغزل والقصیده والمدح والهجاء والخمر و حتی استعمل فی شتی مواردالنثر و لنذکر موجزاً فی هذاالمجال البعض من الابیات الشعریه والجمل النثریه فی الادبین الفارسی

والعربی:

و لقد قال‌الشاعر سوزنی‌السمرقندی و هو شاعرالقرن‌السادس فی وصف‌النوروز فی غزل جمیل منشداً:

مشکین کله بر گل نهی ای ماه گل‌دوز
تا در مه دی باز نمایی گل نوروز

ای چون گل نوروز به رخسار و به بالا
بر سرو سرافراز سرافرازی و فیروز

(دیوان سوزنی سمرقندی، ص ۳۲۴)

ترجمه هذین‌البیتین:

الف ـ فلیحتضن شعرک‌الاسود و رد محیاک یا قمراً نظم‌الاتجم فی سلکه فتخرجی من سحاب شهر شتاء ای «دی‌ماه» وردةالنیروز؛

ب ـ یا من تشتهین وردة نوروز بوجهک و قدک یبقی فوق رأسک و علی هامتک تاج‌العلائی والنصر مستقراً.

اماالبحتری فقد وصف‌الربیع والنوروز فی غزلٍ بارع قائلاً:

خَرِسَ‌الثری و تکلّم‌الزهرُ — و بکی‌السحابُ و قهقه‌القطرُ
نشرَ‌الربیعُ برود مکرمةٍ — خضراً یقومُ بنشرها‌الشعرُ
فکان یومُ حیاته سنةٌ — و کأنّ ساعة لیله دهرُ
لِمَ لایموتُ فتیً یُعذّبه — صنمٌ له من فضةٍ نحرُ
و کأنّ صفر بهارها ذهبٌ — و کأنّ خُضرَ شقیقها جَمرُ

(البحتری، ۱۹۹۴: ۴۶۷)

أما فی‌الخمریات فقد وصف‌النیروزُ‌الربیع کثیراً من شعراءالفرس والعرب، فمن‌الفرس الشاعرالحکیم، خیام اذ انشد فی رباعیاته قائلاً:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست — برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه تست — فردا همه از خاک تو برخواهد رُست

(خیام نیشابوری، ۱۳۴۴: ۸)

و انشد ایضاً قائلاً:

چون لاله به نوروز قدح گیرد دست — با لاله‌رخی اگر ترا فرصت هست
می نوش به خرمی که این چرخ کهن — ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

(نفس‌المصدر)

و انشدالبحتری حاثاً ابا نبهشل‌بن‌حمید علی‌شرب‌الخمر ایام‌الربیع، لأن‌الربیع تجدیدُالحیاة والشباب و علی‌الانسان ان‌یبدأ حیاةً جدیدةً قائلاً:

یـابنَ حمیدٍ عِش لنـا سالماً — ماالختلف‌النوروز والمهرجان
واستـانف‌العمر جـدیداً فقد — ولی زمـانٌ واتـانا زمـان
امـا تـری‌الارض و اثـوابـها — شـقائق‌النـعمان‌والاقـحوان
قصدت فی‌النوروز عـرقاً و قد — تـخیرالوقت و طـاب‌الاوان
فـاستعمل‌الصـهباء فی‌مجلس — تستعمل‌الاوتـارَ فـیه‌القـیان

(البحتری: ۱۹۹۴: ۱۱۶۱)

فی‌النثر

کتب احدالکتاب رسالةً فی وصف‌الربیع بقوله «اما بعدُ، فأن‌الزمان جسدٌ و فصل‌الربیع روحه، و سرُّ حکمةٍ الهیة و به کشفه و وضوحه و عمرٌ مقدور و هوالشبیهة فیه و منهلٌ جمٌّ و هو غیره و صافیه، و دوحةٌ خضرة و هو ینمیها و جناها و الفاظ مجموعه و هو ینتجها و معناها، فمن لم‌یستهو طباعه نسیم هوائه و لم‌یدرک شفاء دائه فی صفا دوائه، و لم‌یـذق لطعم حیاته نقماً و لم‌یجد لخفض خطّهِ من ایامه رقماً.» (النویری، ۱۹۲۳: ۱۷۱).

الخاتمه

والنتیجه: اتضح لنا بان‌الاعیاد مراسم معینه یحتفل فیها بمناسبات وضعیه اتـفق علیها جمعٌ من‌الناس و هذه‌المواسم اما ان‌تکون مراسم دینیه او اجتماعیه او عـائلیه، فتتسم بطابعٍ خاص، و لذلک تکون احیاناً مرفقه بالعصبیات‌الطائفیه، فالانسان هوالعاقل

من‌الحیوانات یری فی جمیع هذه‌المظاهرالطبیعیه نشاطاً کلیاً یستفید منه لتنشیط جسمه و فکره و یعمل بکل قواه فی فصل‌الربیع الذی یبدأ بالنوروز متفتحاً علی‌الکون والطبیعه. فالنوروز لایختص بالیهود ولاالمسیحیین، و هو لیس للمجوس والایرانیین ولکنه عندالبشریه جمیعاً و تبین لنا کیف ساهم‌النوروز الی جانب عوامل اخری فی‌التواصل والامتزاج بین‌الامتین‌الفارسیه والعربیه، فکان ذلک‌التواصل یمثل اعظم تجربه اندماجیه انسانیه قامت حتی‌الان بین شعوب‌العالم حضاریاً و ثقافیاً و دینیاً و سیاسیاً و بهذاالاتصال‌الروحی والجسدی والعقلی استطاعوا ان‌یشیدوا اعظم حضاره انسانیه. بالاضافه الی ذلک کانت هناک ثمة ثروة اخری منهماالنوروز للمجتمع فی مجال‌الادب، ففی هذاالمجال کانت تقال‌المئات من‌القصائدالشعریه‌الرائعه یتغنی بها اصحابها بجمال هذاالفصل و ما یواکبه من عطاء و برکة.

فالنتیجه‌التواصلیه مثلاً انسانیه محضه، لأنّ التقاءالفرس والعرب فی فرح‌الربیع و اشارة الی ضرورةاللقاءالکونی فی ما هو جوهری، فجوهرالخیر والجمال للجمیع والنتائج‌الاقتصادیه والادبیه حضارتهان لان‌الناس فی عالمنایبنون حضاراتهم بالمال والفکر و تفتحات‌الربیع و تواصل‌الامم هی دعوة حضاریه انسانیه.

المنابع و المآخذ

ابن‌الاثیر، ابوالحسن علی‌بن‌الکرم. ۱۹۶۵م. الکامل فی‌التاریخ. بیروت: دارصادر.

ابن‌الجوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمد. ۱۹۵۷م. المنتظم فی تاریخ‌الملوک والامم. حیدرآباد: مطبعة دائرةالمعارف‌العثمانیه.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن. ۱۹۵۶م. تاریخ ابن‌خلدون. بیروت: دارالکتاب‌العربی‌اللبنانی.

ابن‌الرومی، قدری مایو. ۱۹۹۸م. دیوان. بیروت: دارالجیل للطباعة والنشر.

ابن‌سناءالملک، هبةالله جعفربن‌المعتمد. ۱۹۶۹م. دیوان. بیروت: دارالکتاب‌العربی.

ابن‌عبدربه، احمدبن‌محمد. ۱۹۴۹م. العقدالفرید. القاهرة: مطبعة لجنةالتألیف والترجمه.

ابن‌المعتز، عبدالله. ۱۹۰۸م. طبقات‌الشعراء. تحقیق عبدالستار. مصر: دارالمعارف.

ابن‌منظور، محمدبن‌علی‌بن‌احمد، ۱۹۵۵م. لسان‌العرب. بیروت: دارصادر.

ابن‌ندیم، محمدبن‌اسحاق، ۱۰۴۷م. الفهرس. مصر: مطبعةالرحمانیه.

ابی‌تمام، ۱۹۸۱م. دیوان. شرح ایلیا الحاوی، بیروت: دارالکتاب‌اللبنانی.

ابی‌صلت، امیه، ۱۹۷۴م. دیوان. تحقیق عبدالحفیظ‌السطلی، دمشق: المطبعةالتعاونیه.

ابی‌نواس، احمد عبدالمجیدالغزالی، ۱۹۹۳م. دیوان، بیروت: دارالکتاب‌العربی.

الاسمر، محمد، ۱۹۶۵م. دیوان. مصر: مطبعة حرکةالفن للطباعة.

الاصفهانی، ابوالفرج، ۱۹۵۷م. کتاب‌الاغانی. بیروت: منشورات دار مکتبةالحیاه دارالفکر.

الکک، فیکتور، ۱۹۷۱م. تأثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری دامغانی. بیروت: دارالمشرق.

الالوسی، محمد شکری، ۱۹۶۵م. بلوغ‌الارب فی معرفة احوال‌العرب. دارالکتاب‌العربی.

انوری، محمدبن‌محمد، ۱۳۴۷. دیوان. تحقیق محمدتقی مدرس، چاپ و نشر کتاب تهران.

البحتری، الولیدبن‌عبدبن‌یحیی، ۱۹۹۴م. دیوان. تحقیق الدکتور محمدالتونجی، دارالکتاب‌العربی.

براون، ادوارد، ۱۹۵۴م. تاریخ‌الادب فی ایران من‌الفردوسی الی سعدی. ترجمه ابراهیم امین‌الشواربی، مصر: مطبعةالسعاده.

برهان، محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی، ۱۳۴۲ ه. برهان قاطع. تحقیق محمد معین، تهران: چاپ افست.

البستانی، فؤاد افرام، ۱۹۷۳م. احادیث‌الشهور. بیروت: مطبعة بدران.

البغدادی، أبوبکر احمدبن‌علی‌الخطیب، ۱۰۷۲م. تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب‌العربی.

البیرونی، محمدبن‌احمد، ۴۴۰ ه. الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه. مکتبةالمثنی.

البیهقی، ابوالفضل، ۱۰۷۷م. تاریخ‌البیهقی. ترجمة یحیی‌الخشاب، مصر: مطبعة دارالطباعة.

تقی‌زاده، حسن، ۱۳۶۷. گاه‌شماری در ایران قدیم. چاپخانهٔ مجلس تهران.

تمیم‌بن‌المعز لدین‌الله، ۱۹۷۰م. دیوان. بیروت: دارالثقافة.

ثابت‌الفندی، محمد، ۱۹۳۴م. دائرةالمعارف‌الاسلامیه.

الثعالبی، ابومنصور عبدالملک، ۱۰۳۸م. فقه‌اللغة. القاهرة: مطبعةالاستقامه.

_____، ۱۹۶۳م. تاریخ غررالسیر. طهران: مکتبةالأسدی.

الجاحظ، ابوعثمان عمربن بحر. ١٩١٤م. كتاب التاج في اخلاق الموك. تحقيق احمد زكي باشا. القاهره: مطبعة الاميريه.

_____. ١٣٢٤هـ. المحاسن والاضداد. مصر: مطبعة السعاده.

الجهشياري، ابوعبدالله محمدبن عبدوس. ١٩٣٨م. كتاب الوزراء والكتاب. تحقيق مصطفى السقا و عبدالحفيظ الشلبي. القاهره: مطبعة مصطفى البابي.

الحاوي، ايليا (شارح). ١٩٨٢م. ديوان جرير. بيروت: دارالكتاب اللبناني.

حسن ابراهيم حسن. ١٩٦٤م. تاريخ الاسلام السياسي والدّيني والثقافي والاجتماعي. القاهره: مكتبة النهضة المصريه.

الحموي، شهاب الدين ياقوت. ١٩٥٥م. معجم البلدان. بيروت: دار صادر.

خيام نيشابوري، عمربن ابراهيم. ١٣٣٣. نوروزنامه. تهران: چاپ سرعت.

_____. ١٣٣٤. رباعيات. تهران: مؤسسهٔ اميركبير.

دشتي، علي. ١٩٦٤م. آفاق ادب سعدي. نقله من الفارسيه: نشأت صادق. القاهره: مطبعة دارالثقافة العربيه.

دهخدا، علي اكبر. ١٣٣٧. لغت نامه. تهران: چاپخانهٔ دولتي ايران.

ديلماني، علي. ١٣٣٩. جشن هاي باستاني ايران. تهران: خوريش.

الديلمي، مهيار. ١٩٢٥م. ديوان. القاهره: مطبعة دارالكتب المصريه.

الدينوري، ابوحنيفه احمدبن داود. ١٩٦٠م. اخبار الطوال. تحقيق عبدالمنعم عامر. مراجعة: جمال الدين الشيال. القاهره: دارالكتب العربيه.

الدينوري، ابومحمد عبدالله بن مسلم. ٨٨٩م. عيون الاخبار. مصر: المؤسسة المصريه للطباعة.

الزبيدي، محمد مرتضى. ١٧٨٥. تاج العروس. بنغازي: داربيبا.

زيدان، جرجي. ١٩٦٧م. تاريخ التمدن الاسلامي. بيروت: مؤسسة خليفه للطباعة.

سعدسلمان، مسعود. ١٣٦٢. ديوان. به تصحيح رشيد ياسمي. تهران: انتشارات اميركبير.

سوزني سمرقندي. ديوان. به اهتمام دكتر ناصرالدين شاه حسيني. چاپخانهٔ سپهر.

الشريف الرضي، محمدبن الحسين بن موسى. ١٣٠٦ هـ. ديوان. مطبعة نخبة الاخبار.

الصافی، احمد. تعریب دیوان‌الخیام. لامطبعة.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۲. تاریخ ادبیات ایران. ج ۱۲. انتشارات فردوس.

ـــــــــــــ. بی‌تا. گنج سخن. تهران: انتشارات ابن‌سینا.

الصنوبری، احمدبن‌محمدبن‌الحسن. ۱۹۷۰م. دیوان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالثقافه.

الصولی، ابوبکر محمدبن‌یحیی. ۱۹۴۷م. أدب‌الکاتب. القاهره: مطبعةالسلفیه.

الصیاد، فؤادالمعطی. ۱۹۷۲م. الورود و اثره فی‌الادب‌العربی. بیروت: مطبعة دارالاحد.

الطبری، محمدبن‌جریر. ۱۹۲۲م. تاریخ‌الرسل والملوک. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر: مطبعة دارالمعارف.

العسکری، ابوالهلال الحسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سهل. ۱۹۶۶م. کتاب‌الاوائل. تحقیق محمدالسیدالوکیل.

علی، اسعد. ۱۹۷۲م. الانسان والتاریخ فی شعر أبی‌تمام. بیروت: دارالکتاب‌اللبنانی.

عنصری، ابوالقاسم حسن‌بن‌احمد. ۱۳۴۱ هـ. دیوان. تهران: چاپخانهٔ بانگ بازرگان.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۱۴. شاهنامه. تهران: چاپ بروخیم.

ـــــــــــــ. ۱۹۷۰م. الشاهنامه. طهران.

فیلیپ حتی، ادوار جرجی. ۱۹۶۱م. تاریخ‌العرب. بیروت: دارالکشاف للنشر.

القزوینی، زکریابن‌محمد. ۱۹۶۳م. عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات. القاهره: مطبعةالاستقامه.

کریستینسن، أرثر. ۱۹۵۷م. ایران فی عهدالساسانیین. ترجمه یحیی‌الخشاب. القاهره: مطبعة لجنةالتألیف والترجمه.

کشاجم، محمودبن‌الحسن ابن‌السندی. ۱۹۷۰م. دیوان. تحقیق خیریه محفوظ. بغداد: مطبعة دارالجمهوریة.

المتنبی. ۱۹۳۸م. دیوان. تحقیق عبدالرحمن‌البرقوقی. القاهره: مطبعةالاستقامه.

محمدی، محمد. ۱۹۶۷م. الأدب‌الفارسی. منشورات قسم‌اللغةالفارسیه و آدابها. بیروت: الجامعةاللبنانیه.

المسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی. ۱۹۵۸م. مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر. تحقیق محمد محی‌الدین. مصر: مطبعةالسعاده.

_____. ۱۹۶۶م. اخبار الزمان. بيروت: دار الاندلس.

مسكويه، ابوعلي احمدبن محمد. ۱۹۸۷م. كتاب تجارب الامم. تحقيق احسان عباس. بيروت: دار الثقافه.

المصري، حسين مجيب. ۱۹۷۱م. صلات بين العرب والفرس والترك. القاهره: مكتبة الانجلوالمصريه.

المقريزي، تقي الدين احمدبن علي. ۴۴۱ هـ. الخطط المقريزيه. لبنان: مطبعة الساحل الجنوبي.

منوچهري دامغاني. ۱۳۳۸ ش. ديوان. به كوشش محمد دبيرسياقي. چاپخانهٔ تهران.

النويري، شهاب الدين بن احمدبن عبدالوهاب. ۱۹۲۳م. نهاية الارب في فنون الادب. القاهره: دار الكتب المصريه.

اليعقوبي، احمدبن وهب. ۱۹۶۰م. تاريخ اليعقوبي. بيروت: دار بيروت للطباعة.